

عابَس بن شیبب؛ شهید دوستدار اهل بیت(ع)

عضو هسته علمی مؤسسه کلامی احیا همدان گفت: عابَس بن شیبب یکی از هفتاد و دو تن شهدای کربلاست ...



عضو هسته علمی مؤسسه کلامی احیا همدان گفت: عابَس بن شیبب یکی از هفتاد و دو تن شهدای کربلاست که مجنون اباعبدالله بود و با دلاوری در جنگ بیش از ۹۰۰ نفر از سپاه ابن سعد را هلاک کرد. او در محبت حیدر کرار حضرت علی بن ابی طالب(ع) و اباعبدالله از افراد طراز اول به شمار می رفت.

یاران امام حسین(ع) حجت الاسلام سجاد جمشیدی، عضو هسته علمی مؤسسه کلامی احیا و مدرس حوزه علمیه در همدان، در گفت و گو با ایکن از همدان، اظهار کرد: عابَس بن شیبب از دلاوران، سخنوران، عابدان و شب زنده داران شیعه بود. در محبت حیدر کرار حضرت علی بن ابی طالب(ع) از افراد طراز اول به شمار می رفت.

او از قبیله بنی شاکر، شاخه ای از قبیله حمدان بود که همه آنها از شجاعان جنگ بودند و آنها را فتیان الصبح یعنی جوانمردان صبح لقب داده بودند و همگی از علاقه مندان به اهل بیت(ع) بودند. امیرالمؤمنین(ع) درباره آنها فرموده بود: اگر تعداد قبیله بنی شاکر به ۱۰۰۰ نفر از مردم می رسید خدای تعالی عبادت می شد چنانکه باید عبادت شود.

عابَس در روز عاشورا خدمت اباعبدالله الحسین(ع) رسید و خدمت حضرت عرضه داشت: یا اباعبدالله به خدا قسم در روی زمین هیچ آفریده ای نیست که دور باشد یا نزدیک، خوشاوند باشد یا بیگانه که از تو نزد من گرمی تر و محبوب تر باشد، اگر می توانستم به چیزی عزیزتر از جانم و خونم ستم و قتل را از تو دفع کنم در آن سستی نمی کردم و انجام می دادم.

آنگاه با حضرت وداع کرد و گفت: گواه باشید که من بر هدایت و دین شما و پدر بزرگوارتان می باشم. سپس شمشیر کشیده و به جانب دشمن حمله کرد و همچون شیری می غرید و فریاد می زد: عَلَی رَجُلٍ عَلَی رَجُلٍ آیا مردی هست که به مبارزه بیاید؟ کسی جرئت نمی کرد که به میدان مبارزه با او برود.

ربیع بن تمیم از لشکریان عمر سعد می گوید: چون عابَس را دیدم و شناختم و سابقه او را در جنگ ها می دانستم که از دلاوران و از همه شجاعان شجاع تر است، بنابراین به سپاه عمر سعد گفتم هذا اَلسُّودُ، هذا ابنُ ابی شیببِ این شیر شیران پسر ابن شیبب می باشد مبادا یک به یک به مبارزه با او بروید کسی توان مقابله با او را ندارد.

عابَس نزدیک آنها شد و گفت رَجُلٌ برجلٍ یعنی یک مردی به مصافم بیاید کسی جلو نرفت. عابَس گفت: دو نفری بیایید کسی جرئت نکرد. گفت: سه نفری بیایید باز هم کسی نرفت و همینطور گفت تا رسید به اینکه گفت ۱۰ نفری بیایید مردم ترسیدند و از دور او پراکنده شدند.

این کار بر عمر سعد گران آمد و فریاد برآورد او را سنگباران کرده و یکباره بر او حمله کنند، پس به یکباره سپاه به طرف او حمله کردند. عابَس چون این حال را مشاهده کرد زره از تن درآورد و کلاه خود از سر برداشت و با تن و سر برهنه بر آنها حمله کرد.

فردی از میان سپاه امام حسین(ع) فریاد برآورد: اَجْتَنَّتْ یا عابَس؟ ای عابَس آیا مجنون و دیوانه گشته شده ای؟ عابَس فریاد زد: حُبُّ الحسینِ جَنَّتْی آرَی محبت به حسین(ع) این گونه مرا دیوانه کرده و از خود بیخود شده ام. می آمد عابَس، در بین میدان فریاد می زد، این گونه از جان: «حُبُّ الحسینِ اَجَّتْنی.»

ربیع بن تمیم گوید به خدا قسم دیدم که عابَس به هر طرف حمله می کرد بیش از ۲۰۰ نفر از او می گریختند و بر روی یکدیگر می ریختند و به همین علت هم تعداد زیادی به هلاکت رسیدند تا اینکه راوی گوید در حدود ۹۰۰ نفر از آنها به درک واصل شدند.

عابَس همچنان می جنگید تا آنکه لشکر از هر سو او را فرا گرفتند و از زیادی زخم سنگ و شمشیر و نیزه از پای درآمد و سپاهیان عمر سعد بر سر پیکر او به نزاع افتادند چرا که هر یک از آن سنگدلان برای فخر و شرف خویش تلاش می کردند تا کشتن و بریدن سر مبارکش را به خود اختصاص دهند. سرانجام ابن سعد ملعون به این نزاع پایان داد و خود سر عابَس را از تن جدا کرد و گفت او را یک نفر نکشته است.

عابس دلاور مردی بود که محبت سیدالشهدا(ع) قلبش را مملو کرده بود و این چنین عاشقانه جانش را در دفاع از فرزند فاطمه(س) فدا کرد و قطرات خورش پيام داد که «هر کس از عشق تو دیوانه نشد عاقل نیست.»